



حالا ۳۹ سال است که چمران بین ما نیست و هست

مثل همه، شبیه هیچ کس!

صادق فرامرزی: از توپان چمران تا قطعه ۲۴ ردیف ۷۱ شماره ۲۵ بهشت زهرا(س)، از قسمت‌های پایانی سریال مشهور سیمرغ تا فیلم سینمایی «چ»، از دانشکده فنی دانشگاه تهران تا دانشگاه برکلی ایالت کالیفرنیا آمریکا، از پاره و دهالویه تا بیروت، از دانشجویی با نمره قبولی ۲۱ تا چریکی اسلحه به دست، از علی شریعتی تا موسی صدر، از تیمسار فلاحی تا صیاد شیرازی، از مناجات عارفانه تا مبارزه انقلابی، از انجمن اسلامی دانشجویان تا جنبش نظامی امل، از دیروز تا امروز و از مغرب تا مشرق نام و نشانی از «مصطفی چمران» را می‌توان پیدا کرد. با همه اینها چمران کجای زندگی ما قرار دارد؟ آیا در آستانه ۴۰ سالگی پرواز خونین او می‌توان آینده‌ای انقلابی را بدون راه و مسلک چمران تصور کرد؟ آیا روایت‌های متعدد و بعضاً متناقضی که از چمران به سماع و نظمران می‌رسد اجازه آن را می‌دهد تا از او فراتر از الگوی ویرینی، به روحی زنده و مبارزه‌گر دست یابیم؟ جواب بخش عمده‌ای از این سوالات را می‌توان در خود «چمران» جستجو کرد؛ الگویی چندبعدی که پایه میان‌های متعددی می‌گذاشت و از دل این تکثر وحدتی غیرقابل تصور را خلق می‌کرد. چه آن زمان که خود را در قامت عارفی گوشه‌گیر که هم‌کلامی جز خالق خویش پیدا نکرده است تعریف می‌کرد و چه آن زمان که همانند یک انقلابی کشتگر که وظیفه‌ای فراملیمی برای خود متصور باشد، شرق تا غرب کائنات را برای یکپارچه کردن جبهه‌های جهانی که به راهی جز حق و حقیقت متعهد نباشد طی می‌کرد. قطع به یقین چالش «مصطفی چمران» در سی‌ونهمین سالگرد شهادت او، نه تعریف چمران به‌عنوان برگی مفقود از تاریخ، که مشخص کردن

باز خوانی جلسه مشهور مجلس شورای اسلامی و ایستادگی شهید چمران مقابل طرح حسن روحانی

من پشت سر آنها نماز خوانده‌ام!

اعلام کنند و اینها خطرناک هستند و متأسفانه توجه نشد و در این کودتا هم نقش عظیمی را آنها داشتند». درخواست روحانی اما با واکنش وزیر دفاع ملی، مصطفی چمران مواجه شد. متن زیر بخشی از نطق چمران در پاسخ به درخواست حسن روحانی است:

مساله مهمی که از نظر نظامی باید به‌عرض دوستان برسانم، این است که دشمن همیشه و همه جا قادر است کودتایی به راه بیندازد. خریدن ۵ افسر یا ۲۰ افسر برای دشمن با قدرت پول کار ساده‌ای است. شما اگر ارتش صدر اسلام را هم در نظر

بگیرید، دوست عزیز من جز عده انگشت‌شماری افراد دیگر بودند، آنچنان که باید و شاید رسالت مقدس نبی‌اکرم را درک نکرده بودند. مساله مهم زمینه‌ای است که در آن زمینه ما داریم زندگی می‌کنیم؛ مساله‌ای که می‌خواهم به شما بگویم در تمام دنیا حتی در خود آمریکا حتی در روسیه شوروی، آمریکا و در آنجا جاسوس دارد. در حال حاضر در ارتش ما زمینه برای کودتا وجود ندارد. این ارتشیان ما اطاعت نخواهند کرد و زیر بار نخواهند رفت. نه فقط ملت ما علیه آنها خواهد جنگید، بلکه ارتشیان هم خواهند جنگید. مساله‌ای را که می‌خواهم به‌عرض شما برسانم، این است

که این ارتش با تمام هجوم و حمله‌ای که به آن می‌شود، ارتشی نبود که ملت ما بچنگد. پیروزی انقلاب ما در سایه این حقیقت بود که ارتش به ملت ما پیوست و بجنگید. یک ارتش ۵۰۰ هزار نفری اگر می‌خواست با ملت بجنگد، میلیون‌ها کشته می‌دادند نه ۶۰ هزار نفر. نه ۷۰ هزار نفر. ارتش به ملت پیوست و طاغوت احساس کرد که این وفادار به منافع طاغوت نیست، پس گریخت. مساله‌ای را که می‌خواهم اینجا مطرح کنم این است که با یک بازی سیاسی و با یک مساله و با یک کودتای ساختگی تظنیر را در چند روز پیش دیدیم، سبب نشوند که رابطه ملت با ارتش قطع شود. سبب نشوند که آن پرستیژ و شخصیتی را که قلمداد می‌کرد، از بین برود. این وحدت و یکپارچگی بین ارتش و مردم بزرگ‌ترین تجربه است. مساله خوزستان را شما بهتر از من آگاه هستید، بنابراین شما مقابل قدرت‌های نظامی بزرگ و سازماندهی دشمن مقاومت بکنید. احتیاج به ارتش هست و

به‌همین علت است که دشمن سعی می‌کند ارتش را با قدرت بگوید، از نظر مردم بیندازد، پرستیژی ارتش را از بین ببرد و ما نباید تسلیم این امر بشویم. از این کودتاها و نظیر این توطئه‌ها چهبسا که زیاد اتفاق بیفتد ولی همین طور که گفتم، زمینه‌ای برای کودتا در داخل ارتش و در خارج از ارتش وجود ندارد. در این ارتش است که من با کمال جرات و جسارت در پشت آنها نماز خوانده‌ام و نماز می‌خوانم. بد نیست از یکی از افسران پاک در اینجا اسم ببرم به‌نام سرگرد سیداشیرازی که هم‌اکنون به فرماندهی عملیات غرب منصوب شده است و یک سرگرد است و رئیس‌جمهور هم دستور فرمودند به او ۲ درجه بدهند که سرهنگ بشود. بنابراین به صرف شعارهای تند و احساسات کور افرادی را کوبیده‌اند، در حالی که گفتم چنین فرماندهان فکوری، همچون سرهنگ فکوری که فرمانده نیروی هوایی شما است، کسی است که بیشتر مومنین پشت او نماز می‌خوانند.

باز خوانی ۲ یادداشت متفاوت از مصطفی چمران می‌پردازیم، یادداشتی در دنیای عارفانه او و شرح حالاتش با پروردگار خویش و یادداشتی ماجراجویانه از آخر خونین دانشکده فنی دانشگاه تهران در سال ۱۳۳۲. یادداشت‌هایی که گویا اعتراف خود چمران بر پیچیدگی تمام حالات و احوالات خود او است!

فیزیک غرق کند، پس از آن با شرح خاطراتی از مبارزات دانشجویی مواجه شویم و در نهایت به خاطرات او از ایام جنگ‌های چریکی بر بخوریم. شناخت چمران از نوشته‌هایش همین قدر سخت است و عجیب، مردی برای تمام عرصه‌ها با کوله‌باری از تجربه همه ساخت‌های مبارزه. در متن پیش‌رو به

در چنین شرایطی شاید سخت‌ترین کار انداختن نگاهی به دفتر چه یادداشت‌های مصطفی چمران باشد! احتمالاتی توان این انتظار را داشت که در صفحه اول آن با مناجاتی عارفانه روپرو شویم، در صفحه بعدی به ناگاه نام‌های عاشقانه ما را به خود آورد، صفحه بعدی ما را در دنیایی از فرمول‌های

می‌گویند راحت‌ترین راه برای شناخت آدم‌ها، انداختن نگاهی کوتاه به کتابخانه‌شان است، کتابخانه هر فرد را که ببینی می‌توانی به عمقی مناسب در شناختش ناآل آبی. برای آنها که دستی به قلم می‌برند، انداختن نگاهی کوتاه به نوشته‌شان کافی است تا به فضا و منظومه معرفتی آنها تسلط یابیم.

چمران به قلم چمران

خدایا! تو مرا اشک کردی...

خدایا! تو را شکر می‌کنم که از پوچی‌ها و ناپایداری‌ها و خوشی‌ها و قید و بندها آزادم نمودی و مرا در توفان‌های خطرناک حوادث‌ها کردی و در غوغای حیات، در مبارزه با ظلم و کفر، غرق نمودی و مفهوم واقعی حیات را به من فهماندی، فهمیدم که سعادت حیات، در خوشی و آرامش و آسایش نیست، بلکه در درد و رنج و مصیبت و مبارزه با کفر و ظلم و بالاخره شهادت است. خدایا! تو را شکر می‌کنم که اشک را آفریدی که عصاره حیات انسان است، آنگاه که در آتش می‌سوزم، یا در شدت درد می‌گذارم یا در شوق زیبایی و ذوق عرفانی آب می‌شوم و سربوای وجودم روح می‌شود، لطف می‌شود، عشق می‌شود، سوز می‌شود، و عصاره وجود به صورت اشک، آب می‌شود و به عنوان زیباترین محصول حیات که وجهی به عشق و ذوق دارد و وجهی دیگر به غم و درد، بر دامان وجود فرو می‌چکد. اگر خدای بزرگ از من سندی بطلبد، قلمم را ارائه خواهم داد، و اگر محصول عمرم را بطلبد، اشک را تقدیم خواهم کرد.

خدایا! تو مرا اشک کردی که همچون باران بر نمکزار انسان ببارم، تو مرا فریاد کردی که همچون رعد بر توفان حوادث بفرم.

تو مرا درد و غم کردی تا همنشین محرومان و

دلشکستان باشم، تو مرا عشق کردی تا در قلب‌های عشاق بسوزم.

تو مرا برق کردی تا در آسمان ظلمت‌زده بتازم، و سیاهی این شب ظلمانی را بدرم.

تو مرا زهد کردی که هنگام درد و غم و شکست و فشار و ناراحتی، وجود داشته باشم، و هنگام پیروزی و جشن و تقسیم غنائم، دامن خود برگیرم و در کویر تنهایی با خدای خود تنها بمانم. غم و درد؛ خدایا! تو را شکر می‌کنم که غم و دردمی شخصی مرا که کنیف و کشنده بود-ان می‌گرفتی و غم‌ها و دردهای خدایی دادی که زینا و متعال بود. خدایا! تو تار و پود وجود مرا با غم و درد سرشتی، تو مرا به آتش عشق سوختی، در کوره غم گذاختی، در توفان حوادث ساختی و برداختی، تو مرا در دریای مصیبت و بلا غرق کردی، و در کویر فقر و حرمان و تنهایی سوزاندی. خدایا! تو را شکر می‌کنم که سنگ زیرین آسیا کردی، و به من قدرت تحمل دادی که این همه درد و فشار را که در تصور نمی‌گنجید، بر قلب و روحم حمل کنم، از مجالس جشن و شادی بگریزم و به مراکز خطر خدایا! تو را شکر می‌کنم که غم را آفریدی و بندگان مخلص خود را به آتش آن گذاختی و

مرا از این نعمت بزرگ توانگر کردی. خدایا! در غم و درد شخصی می‌سوختم، تو آنچنان در دردها و غم‌های زجریدگان و محرومان و دلشکستان غرقم کردی که دردها و غم‌های شخصی را فراموش کردم. مرا با زجر و شکنجه همه محرومان و مظلومین تاریخ آشنا کردی، از این راه تو علی را به من شناساندی، تو مرا با حسین آشنا کردی، تو دردها و غم‌های زینب را بر دلم گذاشتی، تو مرا با تاریخ در آمیختی و من خود را در تاریخ فراموش کردم، با ازلیت و ابدیت یکی شدم و از این نعمت بزرگ تو را شکر می‌کنم. خدایا! تو را شکر می‌کنم که به من درد دادی و نعمت درک درد عطا فرمودی، تو را شکر می‌کنم که جانم را به آتش غم سوزاندی و قلب محروم را برای همیشه داغدار کردی، دلم را سبختی و شکستی، تا فقط جایگاه تو باشد. *بخشی از مناجات شهید چمران

مصطفی بزرگ‌تپا به ضرب ۲ گلوله از پای در آمد. شریعت‌رضوی که ابتدا هدف سرنیزه قرار گرفته به سختی مجروح شده بود، دیواره هدف گلوله قرار گرفت. ناصر قندچی حتی یک قدم هم به عقب برنداشته و در جای اولیه خود ایستاده بود یکی از جانبازان «دسته جانابان» با رگبار مسلسل سینه او را شکافت و او را شهید کرد. در این میان چند نفر از دانشجویان دانشکده افسری که دانشجوی دانشکده فنی نیز بودند دوستان دانشجوی خود را هدایت کرده دستور دادند به زمین بخوابند و بدین ترتیب عده زیادی از مرگ حتمی نجات یافتند. دسته‌ای از آبخوری و عده زیادی در کتابخانه پنهان شدند و افراد متعددی در پشت ستون‌های سنگی دانشکده خود را از گلوله حفظ کردند. عده‌ای نیز به کارخانه‌های دانشکده فنی پناه برده لباس کارگری به تن کرده از معرکه جان به سلامت برنورد. رگبار گلوله‌همچنان برای دقیقه‌های طولانی و مرگبار ادامه

داشت. من به اتفاق عده زیادی از دانشجویان از کریدور جنوبی دانشکده رهسپار در جنوبی شده ولی ناگاه در انتهای کریدور به یک دسته سرباز برخورد کردیم که تفنگ‌ها را به سوی ما نشانه‌گیری کرده دستور ایست می‌دادند. ولی چون در آن لحظات ایستادن میسر نبود، آنها نیز شروع به تیراندازی کردند. بنابراین محصور شده بودیم که از ۲ طرف ما را هدف گلوله قرار داده بودند و نه راه رفتن بود و نه جای برگشتن. دسته‌ای بر روی زمین خوابیدند و دسته‌ای دیگر به اتاق‌های اطراف کریدور و پشت در کلاس‌ها و دستسویی پناه بردند. در یک طرف کریدور پله‌هایی وجود داشت که به زیرزمین می‌رفت و آزمایشگاه مقاومت مصالح در آنجا بود. عده زیادی از دانشجویان که از ۲ طرف تحت فشار و حمله قرار گرفته بودند، به ناچار به این آزمایشگاه پناه بردند. بالاخره فشار دانشجویان شیشه‌ها را شکست و دانشجویان یکی پس از دیگری از میان شیشه‌های شکسته در وارد آزمایشگاه شدند. من نیز همراه این عده وارد آزمایشگاه شدم. خون مجروحان آنقدر زیاد بود که پایین پله‌ها گلگون شده بود. بین دوستان ما، شیشه پای یکی را شکافت. دیگری پایش هدف گلوله قرار گرفته و سوراخ شده بود. گلوله از یک طرف پا وارد شده و از طرف دیگر خارج شده بود.



ماجرای نیمروز!

دانشجویان و مستخدمین آزمایشگاه مشغول بستن زخم‌های دانشجویان مجروح بودند. اولیای دانشکده مستخدمین و چند نفری از دانشکده پزشکی می‌خواستند مجروحین را به پزشکی بدهد معالجه کنند. ولی سربازان با تهدید به مرگ ما از این کار شدند. بنین مجروحین در حدود ۲ ساعت در وسط دانشکده افتاده بود و خون جاری بود تا بالاخره جان سپردند. ما همچنان در خفاگاه خود بیش از ۲ ساعت ماندیم تا بالاخره با لباس میدل کارگری از دانشکده خارج شده به کارخانه رفتیم و در آنجا ابزار به دست گرفته مشغول کار شدیم تا سربازان ما را کارگر تصور کنند. آنگاه دور از چشم سربازان از در پشت خارج شده و دوستان مجروح خود را به بیمارستان بردیم. مهندس خلیلی، رئیس دانشکده فنی را نیز با زداشت کرده و دکتر عابدی، معاون دانشکده را به جنوب تبعید کردند. بدین ترتیب ۲ نفر از دوستان ما بزرگ‌تپا، قندچی و شریعت‌رضوی شهید و ۲۷ نفر دستگیر و عده زیادی مجروح شدند. هنگام تیراندازی بعضی از رادياتورهای شوفاز بر اثر گلوله سوراخ شد و آب گرم با خون شهید و مجروحین در آمیخت و سراسر محوطه مرکزی دانشکده فنی را پوشانید، به طوری که حتی پس از ماه‌ها از در و دیوار دانشکده فنی بوی خون می‌آمد.